

مولوی و مثنوی اش

پروفیسور سیدحسین امین

گفتیم که نام اصلی مثنوی، **حسامی‌نامه** است. وجه تسمیه‌ی این عنوان، آن است که مولانا در مجلس عام در حضور جمع مریدان به خواہش حسام‌الدین، قصه‌های مثنوی و ابیاتی را می‌گفت و حسام‌الدین آن‌ها را می‌نوشت.

مولانا پس از دیدار شمس متحول شد. پس از غیبت شمس، دستاری سیاه بر سر نهاد و عزادار می‌بود. عاقبت، به فردی به نام صلاح‌الدین فریدون زرکوب قونوی که خواندن و نوشتن را نیز به‌درستی نمی‌دانست و پیوسته در سماع بود، دل بست و ده سال بعد که او مرد، حسام‌الدین چلبی را به خلافت خود برگزید.

حسام‌الدین خلیفه (شیخ مریدان / نماینده) ی مولانا بود، اما مولوی با او مثل مراد و قطب خود (یعنی جانشین شمس) بلکه مظهری از مظاهر حق رفتار می‌کرد. اساساً عرفان مولوی مترادف با انسان‌محوری بلکه «انسان‌خدایی» است، یعنی که انسان کامل، مظهر جمال و کمال حق است و در این مقام، با یک‌دست (دست‌یدالربی) از بی‌نهایت لاهوت، مدد می‌گیرد و با دست دیگر (یدالخلق) به نوع بشر و بلکه کل عالم امکان مدد می‌رساند و واسطه‌ی عالم غیب و شهود می‌شود.

اگر حسام در مجلس حضور نمی‌یافت، مولانا سکوت، می‌کرد و افاضاتی نمی‌نمود. شبی از شب‌ها، حسام‌الدین به مولانا گفت: اشعار ذوق‌انگیز و پُرشور شما در قالب غزلیات زیاد شده است و شاید برای استفاده‌ی مریدان و ارشاد و هدایت ایشان، بهتر باشد که کتابی به‌طرز **حدیقه‌ی سنایی** و بر وزن **منطق‌الطیر** عطار بسرایید تا مریدان و یاران آن را بخوانند و بهره بگیرند. در پاسخ این پیشنهاد، مولانا بلافاصله از دستار خودش ورقه‌ی بیرون آورد که هیجده بیت اول **مثنوی** به مطلع «بشنو از نی» را بر آن از پیش یادداشت کرده بود. مولانا آن کاغذ را به حسام‌الدین داد و فرمود اگر تو بنویسی، من می‌سرایم.

بنابراین، نقش حسام‌الدین در ایجاد و اتمام **مثنوی**، نقشی کلیدی بود و به‌همین دلیل، مولانا در دیباچه‌های پنج دفتر از شش دفتر **مثنوی**، علاقه و تعلق خاطر خود را به این چهره‌ی موثر آشکار کرده است و او را به‌عنوان عاملی که سبب پیدایی **مثنوی** شده است، بلکه مقصود مولانا از سرودن مثنوی شخص حسام‌الدین بوده است، معرفی می‌کند؛ چنان‌که می‌گوید:

هم‌چنان مقصود من زین مثنوی / ای ضیاء‌الحق حسام‌الدین تویی
مثنوی اندر فروع و در اصول / جمله آن تست، کردستی قبول
قصدم از الفاظ او راز تو است / قصدم از انشایش آواز تو است
(۴/۷۵۵)

مولانا به خواہش حسام‌الدین، ابیات آغازین **مثنوی** یعنی «نی‌نامه» را تشریح کرد و بدین‌گونه خود نخستین شارح **مثنوی** شد. پس چون این

□ همیشه از اسم به مسمی می‌توان پی برد. اگرچه گفته‌اند که «برعکس نهند نام زنگی کافور»، اما این نیز هست که: الاسماء تنزل من السماء. از سنت‌های ایستا و آیین‌های دیرپای جامعه‌ی سنتی خودمان درباره‌ی نام و عنوان که بگذریم، از منظر جامعه‌شناختی و روان‌شناختی امروز، هم، نقش نام در ایجاد هویت و تثبیت شخصیت، بسیار حائز اهمیت است. امروز ما در سطح فردی و جمعی، در ایران و جهان، شاهد بحران هویت: Identity Crisis ایم و به‌همین دلیل می‌بینیم که بسیار کسان به تعویض اسم خود اهتمام تمام دارند.

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (۶۰۴-۶۷۲ق)، بزرگ‌ترین عارف ایرانی همه‌ی قرون و اعصار است. مهم‌ترین اثر وجودی او کتاب معروف **مثنوی** است، اما نام حقیقی این کتاب مثنوی نیست. مثنوی عنوان قالب ویژه‌ی در نظم فارسی یعنی (مزدوج) است، در برابر قصیده و غزل. واژه‌ی مثنوی مأخوذ از «اثنان» به معنی «دو تایی» است، یعنی اشعاری در یک وزن که هر بیت آن، قافیه‌ی جداگانه داشته باشد.

مثنوی برای بیان مقصود، آسان‌ترین قالب شعری است؛ زیرا شاعر در سرودن آن از جهت قافیه به زحمت و تکلف نمی‌افتد و لذا برای بیان مطالب تفصیلی و حکایت‌ها و داستان‌ها یا سرودن تاریخ یا موعظه و عرفان بسیار مناسب است.

مولانا هم به‌همین دلیل، این قالب مثنوی را برای بیان معارف دل‌خواه خود برگزیده است. البته، او در این انتخاب، دنباله‌رو سنایی در **حدیقه** و عطار در **منطق‌الطیر** بوده است؛ چنان‌که خود گفته است:

عطار، روح بود و سنایی دو چشم او
ما از پی سنایی و عطار آمدیم
نام اصیل مثنوی مولانا، **حسامی‌نامه** است:

ای ضیاء‌الحق حسام‌الدین تویی

که گذشت از مه ز نورت مثنوی

گردن این مثنوی تو بسته‌ای

می‌بری آن‌جا که خود دانسته‌ای

گشت از فیض چو تو علامه‌ای

در جهان گردان حسامی‌نامه‌ای

اطلاق عام منصرف به فرد کامل است. بهترین مثنویات فارسی، مثنوی مولاناست؛ مانند کتاب که اگر در متن عربی و فارسی (بدون هیچ قیدی) بیان شود، منظور از آن «قرآن» است؛ به‌همین دلیل، وقتی در فقه و اصول از ادله‌ی اربعه (کتاب، سنت و عقل و اجماع)، سخن می‌رود، مقصود از کتاب، همان قرآن است و لاغیر. هم‌چنین واژه‌ی «بیت» در عربی به معنی خانه است؛ ولی به‌طور مطلق یعنی کعبه، چنان‌که در قرآن آمده است: ولله علی الناس حج «البیت» من استطاع الیه سبیلاً ..

مثنوی با عشق حسام‌الدین ساخته شد، «حسامی‌نامه» نام یافت. در هر شش دفتر **مثنوی** ردّ پای حسام‌الدین نمایان است. حسام‌الدین، پیشنهاددهنده و نیز برانگیزاننده‌ی سرایش این اثر بلکه اسباب جوشش درونی مولانا و اولین کاتب و محرر **مثنوی** و مقری و راوی آن بود. حسام‌الدین آوازی خوش داشت و مولانا از شنیدن صوت او به وجود و حضور او آگاهی می‌یافت و به سرور و نشاط می‌آمد و آن‌گاه که حسام‌الدین از خواندن فارغ می‌شد، چشمه‌ی جوشان فکر و وجدان مولانا فوران می‌کرد و به سرودن **مثنوی** ادامه می‌داد. مولانا بارها و بارها مسحور استماع و حضور حسام می‌شد. صبح شد ای صبح را پشت و پناه / عذر مخدومی حسام‌الدین بخواه. (۱/۸۱۷)

حسام‌الدین شب‌های دراز در حضور مولانا بیدار ماند و بی‌آن‌که پلک بزند ساعت‌های طولانی به تحریر **مثنوی** می‌پرداخت. گفتنی است که دیباچه‌ی دفترهای دوم تا ششم **مثنوی** به نام حسام‌الدین آغاز شده است و مولوی چنان وصفی از حسام‌الدین بر زبان رانده است که نشان می‌دهد خودش در وجود حسام‌الدین غرق شده بود: هم‌چنین مقصود من زین مثنوی / ای ضیاءالحق حسام‌الدین تویی. در نظر مولانا، حسام‌الدین نیز (هم‌چون شمس) نور مطلق است.

سبک تالیف مثنوی

سبک تالیف مثنوی، متفاوت از سیستم تالیف و تصنیف و تبویب متعارف عصر او و پیش از او و بعد از او است. تمام کتاب‌ها در عصر اسلامی با بسلمه، تصلیه، مدح شاه، وزیر طرف اتحاف کتاب، ذکر سبب و غرض از تالیف، سپس ورود به موضوع شروع می‌شود و در خاتمه با التجا به درگاه خدا و شکایت از دنیای بی‌وفا و آرزوی عاقبت به‌خیری خاتمه می‌یابد. اما ورود و خروج **مثنوی** از همه‌ی این کتاب‌ها متفاوت است.

مثنوی بدون بسمله و تصلیه و تحمید و نعت بزرگان دین شروع می‌شود و یک‌مرتبه وارد جدی‌ترین پیام مولانا می‌شود که نی را از نیستان بریده‌اند...

جان مایه‌ی مثنوی

مثنوی، بازتاب تجارب عرفانی مولانا و به‌عبارتی دیگر حاصل کشف و شهود اوست؛ یعنی حاصل ادراکی ذوقی و شناختی فراحسی است که از عالم غیب بر جان مولانا تابیده است. این است که:

الف- عبدالرحمان جامی گفته است: مثنوی مولوی معنوی / هست قرآنی به لفظ پهلوی / من نمی‌گویم که آن عالی جناب / هست پیغمبر، ولی دارد کتاب.

ب- نیز حکیم سبزواری در شرح خود بر **مثنوی** گفته است که **مثنوی**، تفسیر (قرآن) منظوم و سرّ مکتوم است و تماشای تفسیر آیات بینات و شرح سنن نبویات و انواری از نور قرآن و اشعه‌ی از شعاع خورشید پرتوافشان به حسب بهره‌برداری از گنج قرآن است. به‌عبارت دیگر **مثنوی** جامع حکمت قدیم و بلکه همه‌اش حکمت قویم است که مولوی طی آن بین شریعت و طریقت و حقیقت جمع کرده و لب لباب حقایق را به خواننده تحویل داده است.

ج - سید قطب‌الدین نیریزی صاحب رساله‌ی **فصل الخطاب** هم که از اقطاب ذهبیه و حکیمان اواخر عصر صفوی است، درباره‌ی **مثنوی** گفته است:

مثنوی دریای نور جان بود
نظم آن پُر لؤلؤ و مرجان بود
نظم او از عقل او صادر شده
نفس کل از چشم او ناظر شده
ترجمه‌ی قرآن کتاب مثنوی است

معنی قرآن کلام مولوی است با این وصف، باید پذیرفت که در ایران، نه تنها بعضی از متحجران، **مثنوی** را با ابر برمی‌داشتند که دست‌شان به یک شی نجس نخورد، بلکه بسیاری از روشنفکران و نواندیشان هم از مولوی انتقاد کرده‌اند. برای مثال، احمد کسروی در کتاب «فرهنگ است یا نیرنگ» از این‌که وزارت فرهنگ وقت، مولوی را از «مفاخر ملی» ایران شمرده و آثار او را چاپ و منتشر کرده، شکایت می‌کند و می‌نویسد: «مولوی گرفتار پندار بی‌پایه‌ی وحدت وجود گردیده و در آن گمراهی و سرگردانی بی‌پایه، بافندگی‌ها کرده است».

از جهت عمق پیام عرفانی، مولوی بزرگ‌ترین عارف ایرانی همه‌ی اعصار است و هیچ‌یک از عارفان دیگر با او قابل قیاس نیست. معروف است که از حاج ملاهادی سبزواری پرسیدند در مقام مقایسه‌ی مولوی با حافظ، او کدام را رجحان می‌نهد. او با تواضع بسیار گفت که من، قابل داوری کردن در باب این دو بزرگ نیستم، اما خود این دو در اولین صفحه‌ی آثار خود، مقام خود را نمایانده‌اند.

مولوی می‌گوید:

عشق از اول سرکش و خونی بود

تا گریزد هر که بیرونی بود

یعنی که او از همان اول، آگاهانه وارد معرکه‌ی عشق شده است و در برابر عشق سرکش و خونی، با ثبات قدم، مقاومت و مداومت ورزیده است، در حالی که حافظ به گفته‌ی خودش به گمان آن‌که راه عشق آسان است، وارد این میدان شده ولی با مشکلات غیرقابل پیش‌بینی برخورد کرده است، چنان‌که می‌گوید:

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها

پس کلام مولوی از جهت جان‌مایه، عمیق‌تر از حافظ است. مولوی به وحدت وجود و اتحاد نوع انسان معتقد است و می‌گوید که مایه‌ی همه‌ی تعصب‌ها، باورهای گروهی و تعصب‌های مذهبی است، اما در معنی همه‌ی مردم جهان، اعم از مومن و کافر، یگانه‌اند.

از نظرگاه است ای مغز وجود

اختلاف مومن و گبر و جهود

چون به بی‌رنگی رسی کان داشتی

موسی و فرعون دارند آشتی

جهان شمولی اندیشه‌های مولانا

جهانیان، تازه مولانا را به‌عنوان بزرگ‌ترین عارف حوزه‌ی تمدنی ایران

نمونه‌ی برای امین

به مناسبت سال مولانا و بسته شدن ماهنامه‌ی حافظ
جلیل احمدی افشار - شاهین دژ، آذربایجان غربی
چو «نی» خالی شو، ار خواهی رهایی
که باشد زردرویی آشنایی
کمر بر بند و باش از عشق ستوار
سیک‌بالی بود ممتاز در کار
نوا و نغمه از نی نیست، از اوست
همه زیر و بم‌اش در خم ابروست
غزل مولود زلف پیچ پیچ است
جز ابروی حیب هر طاق هیچ است
رواق نه فلک ابروی یار است
ملائک با نگاه (او) به کار است
«ازل گر با ابد هم‌دوش گردد
شراب تلخ هجران نوش گردد
نه غم یک‌سو کشد ما را نه شادی
نه قلزم شکوه‌زا گردد نه بادی
نسیم عشق باید تا برآید
در امید عشق او گشاید»
ز عشق آفاق پیوسته کبود است
ز عشق او خلاق در سجود است
ز عشق هر شط و هر چشمه روان است
ز عشق اول قدم در آسمان است
حدیث شمس و مولانا ز عشق است
لنا و ربنا و انا ز عشق است
«امین» افسرده از عشق وطن شد
صنم در پرده و دور از شمن شد
«امین» چون نی جدا از نیستان است
مه چهارده برابر اندر نهن است
هواداران حافظ نیستان است
هواداری که جان اندر میان است
چرا آتش زیند این نیستان را
خزان می‌آورید این بوستان را؟

... از خطاط

شمس تبریزی

سه گونه خط نوشتی:
یکی او خواندی، لاغیر!
یکی را هم او خواندی، هم غیر!
یکی را نه او خواندی، نه غیر او! آن خط سوم منم.

اسلامی کشف کرده‌اند. اهل فرهنگ و اندیشه در امریکا، در پی ترجمه‌ی
مثنوی به همت کلن بارکس Coleman Barks و نیز تأثیرپذیری شاعر و
پژوهشگر معروف امریکایی رابرت بلائی Robert Bly (از بنیان مکتب نوین
ادبی هاروارد) از رهگذر آشنایی با شعر مولانا، به آثار فکری و اندیشه‌های
عرفانی و فلسفی این عارف و متفکر بزرگ ایرانی (البته با عنوان «رومی» که
بیانگر انتساب مولانا به بلاد روم (آسیای صغیر) است) روی آورده‌اند و هر
نوشته‌ی در باب مولانا را هم‌چون تشنه‌ی که جویای آب روان باشد، می‌جویند
و سراغ می‌گیرند. یونسکو هم سال ۲۰۰۷ را سال مولانا نامیده است و شگفتا
که چنین سازمانی در نهایت بی‌انصافی با حذف ایران که خاستگاه واقعی
مولوی‌ست، ترکیه و مصر و افغانستان را متولی بزرگداشت مولوی قرار داده‌اند.
دلیل توجه جهانیان به مولوی همانا نوع نگرش او به باطن و درون انسان
و سیر معنوی او از عالم ماده و مده به عالم ارواح است و از این منظر، چون جهان
غرب به تمام و کمال، مادی و صنعتی شده، اندیشه‌های باطنی‌گرایانه و
معنویت‌خواهانه مخصوصاً که توأم با رقص و سماع و حرکات موزون عارفانه
باشد، برای این غوطه‌وران در مادیات و لذائذ جسمانی و ظاهری، مفهوم و
جاذبه‌ی بیش‌تری دارد. نیز در جامعه‌ی که شخص سنت‌های خانوادگی،
محلی، ملی، کلیسایی، رنسانس، اصلاحات، مدرنیسم و جامعه‌ی صنعتی و
انفجار اطلاعات را تجربه کرده و به‌رغم محاسن هر کدام از آن‌ها، باز هم در
درون خود و فردیت خود احساس رضایت نمی‌کند، چنین کسی دنبال چیز
دیگری از لونی دیگر و در ساحتی دیگر می‌گردد و آن معرفت باطنی و تکامل
روحی شخصی از طریق ادراک فراحسی و اتصال وجود فردی با وجود مطلق و
خیر محض است.

انسان در جامعه‌ی غربی، نیازهای آغازین خود را در رده‌بندی نیازهای لازم
(مانند غذا، مسکن و غریزه‌ی شهوانی) تامین کرده است، ولی به‌رغم همه‌ی
ترقیات مادی و صنعتی و ماشینی، از خستگی روحی، گسست فرهنگی،
اضطراب فکری و عدم احساس رضایت فردی و تکرارهای مصرف‌زدگی
بی‌معنی رنج می‌برد. انسان در جامعه‌ی غربی، با تکیه بر فردیت و حقوق و
آزادی‌های فردی، دین را هم به یک تجربه‌ی فردی تبدیل کرده و از ادیان
سازمان یافته‌ی ریشه‌دار غربی بریده. در عین حال انسان غربی به‌عنوان یک
مصرف‌کننده بالقوه در معرض تبلیغات فوق‌العاده هوشیارانه‌ی رسانه‌ها و
سازمان‌های تبلیغاتی‌ست، رنج می‌برد و در این اوضاع می‌خواهد با یافتن یک
ایمان درونی به آسایش واقعی و آسودگی خاطر دست یابد. این احتمال که ادیان
هندویی، بودایی و عرفان اسلامی بشر امروزین را از این همه دودلی و اضطراب
و شک و تردید به یقین برساند، موجب شده است که گرایش به ادیان شرقی در
اروپا و امریکا فزونی یابد. تنها در امریکا نزدیک به ده میلیون نفر، به طریقت
سای بابا و مهر بابا یا کریشنا یا سلسله‌های صوفیان ایرانی، عرب و ترک یا
«گرو»های هندی و تبتی دیگر گرویده‌اند. در کیش هندویی و بودایی و مراسم
تصوف، مراقبه و نفی خاطر (تخلیه) و سپس تحلیه و تجلیه راه‌کارهای
مطلوبی‌ست که حداقل آن یوگا و سماع یا چله‌نشینی و دستورالعمل‌های
طریقتی در زمان ریاضت‌کشی‌ست.

غربی‌ها این روش‌ها و راهکارهای عملی را به حکم اصالت‌عملی /
پراگماتیست بودن ذهنیت خود، یاد می‌گیرند و تمرین می‌کنند و از آن‌ها نتیجه
هم می‌گیرند؛ اما نتیجه‌ی نهایی آن که اتصال به عالم غیب و وحدت در کثرت
و کثرت در وحدت است، به این آسانی‌ها همگانی نمی‌شود. ■